**چكيده**

**يكى از مباحث مهم در زمينه توسعه، رابطه فرهنگ با توسعه مى‏باشد.دراين زمينه عوامل فرهنگى مؤثر برتوسعه جايگاه ويژه‏اى دارند.مقاله حاضرتلاشى براى تبيين اين موضوع ازديدگاه حضرت امام خمينى(ره) است. ديدگاهى كه مى‏توان آن را به عنوان يك ديدگاه قابل قبول اسلامى پذيرفت و مطرح كرد. دراين مقاله ابتدا سعى مى‏شود اهميت فرهنگ در توسعه تبيين شود و سپس اثر برخى ازعوامل فرهنگى مؤثر برتوسعه ازديدگاه امام تبيين شود.**

**1- اهميت فرهنگ**

**به طور كلى مى‏توان اهميت فرهنگ را در دو جنبه ديد. يكى جايگاهى كه فرهنگ در هويت و موجوديت جامعه دارد و ديگرى نقشى كه فرهنگ در پيشرفت جوامع ايفا مى‏كند. جنبه اول را مى‏توان اهميت و جايگاه فرهنگ در موجوديت جامعه انگاشت و وجه دوم را مى‏توان اهميت و نقش فرهنگ صحيح در حركت‏به سمت اعتلا يا انحطاط جوامع دانست.**

**در زمينه نقش فرهنگ در موجوديت جامعه بايد گفت، حوزه نفوذ فرهنگ به همه ابعاد زندگى بشر كشيده شده است و همه ويژگيهاى غيرفيزيكى و متمايزكننده انسانها از يكديگر و نيز همه ويژگيهاى متفرقه جوامع در فرهنگ آنها نهفته است.**

**حضرت امام خمينى(ره) اين مفهوم را با تصريح بيشتر چنين بيان مى‏فرمايند:**

**«بى‏شك بالاترين و والاترين عنصرى كه در موجوديت هر جامعه دخالت اساسى دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساسا فرهنگ هر جامعه هويت و موجوديت آن جامعه را تشكيل مى‏دهد.» (2)**

**و به طور اساسى فرهنگ است كه ويژگيهاى مشترك به وجود آورنده يك مليت را تشكيل مى‏دهد و بدون وجود يك فرهنگ واحد، افراد تبعه يك كشور را نبايد يك ملت ناميد. لذا مى‏توان گفت اساس مليت‏يك ملت فرهنگ است. (3)**

**اين اهميت والاى فرهنگ در هويت و موجوديت جوامع از تعاريفى كه براى فرهنگ شده نيز متسفاد است. چنان چه مى‏بينيم همه ابعاد علوم، فنون، ادبيات، هنر، اخلاق، ارزشها، باورها، اعتقادات و ... جوامع را در حيطه فرهنگ جاى مى‏دهند. بديهى است ويژگيهاى مفترقه جوامع نيز همينهاست. كل تمدن بشرى از اين مجموعه ساخته شده است. هر جامعه‏اى نيز مرهون اين ابعاد زندگى اجتماعى خود است. زيرا همه پيشرفتهاى يك جامعه در پيشرفت علوم و اعتقادات و ارزشهاى آن منعكس مى‏شود و بشر بدون ابعاد فرهنگى حيات، بشرى بدوى و عقب‏مانده خواهد بود كه در جوامع امروزى تصور وجود آن نيز مشكل است.**

**مى‏توان گفت**

**«فرهنگ مبداء همه خوشبختيها و بدبختيهاى ملت است.» (4) زيرا تمام خوشبختيها و بدبختيهاى جوامع، بستگى به بهره‏مندى از پيشرفت علوم و فنون و عملكرد اعتقادات، اخلاق، ارزشها، هنر و ... در زمينه‏هاى مختلف اجتماعى دارد. با عملكرد صحيح اين ابعاد فرهنگ و نيز بهره‏مندى از نتايج پيشرفت علوم و فنون، جوامع مى‏توانند به خوشبختى برسند. مى‏توان گفت همه امور جوامع بستگى تام به فرهنگ آنها دارد.لذا «اگر مشكلات فرهنگى و آموزشى به صورتى كه مصالح كشور اقتضا مى‏كند حل شود، ديگر مسائل به آسانى حل مى‏گردد.» (5) بر اين اساس حضرت امام مى‏فرمايند:**

**«راءس همه اصلاحات اصلاح فرهنگ است.» (6)**

**نه تنها فرهنگ، سازنده خوشبختى ملتهاست‏بلكه انحطاط ملتها نيز در گرو فرهنگ جامعه است. زيرا پايه‏هاى اعتقادى، اخلاقى، علمى و هنرى جوامع كه موجب خوشبختى ملتها هستند با انحراف فرهنگ، مضمحل مى‏شود و انسانها به انحطاط كشيده مى‏شوند.**

**«اگر فرهنگ ناصالح شد، اين جوانهايى كه تربيت مى‏شوند به اين تربيتهاى فرهنگ ناصالح، اينها در آتيه فساد ايجاد مى‏كنند ... وقتى فرهنگ فاسد شد، جوانهاى ما كه زيربناى تاسيس همه چيز هستند، از دست ما مى‏روند و انگل بار مى‏آيند.» (7)**

**فرهنگ نه تنها انسانها را به انحطاط مى‏كشد بلكه مى‏تواند موجب انحطاط و پوچى و در نهايت اضمحلال جوامع شود. (8)**

**2- فرهنگ بستر توسعه**

**امروزه علماى توسعه، بيش از هر زمان ديگرى به اين باور رسيده‏اند كه تا فرهنگ يك جامعه‏اى موافق با توسعه نباشد، پيشرفت و توسعه آن جامعه ميسر نخواهد بود. زيرا انسانها به عنوان عاملان محورى توسعه بايد براى عمل خود تمايل داشته باشند. اين تمايل كه با قدرت انتخاب همراه است و در عمل پس از انتخاب به منصه ظهور مى‏رسد، بايد شرايط ايجاد تمايل در انسان را داشته باشد. تمايلهاى افراد نيز از طريق ارزشها و باورهايشان ايجاد مى‏شود. با اين وجود ممكن است اين تمايلها در انتخاب با محدوديتهايى كه براى فرد وجود دارد مواجه شود و در نهايت تمايلات، ارزشها و امكانات مختلف فرد و جامعه، فرد را به انتخاب در عمل وادار مى‏كند و اين انتخاب عملى فرد است كه مى‏تواند در جهت توسعه جامعه يا برخلاف آن باشد.**

**مى‏بينيم كه عمل افراد متكى به ارزشها، اعتقادات و باورهاى افراد و نيز امكانات فرد و جامعه از جهات مختلف علمى، هنرى و نيز مادى دارد. بر اين اساس مى‏توان گفت فرهنگ مبداءى است كه اعمال انسانها و به تبع آن مسير تكاملى جامعه از آن نشات مى‏گيرد. (9)**

**چنان چه اگر جامعه‏اى فرهنگى ضد توسعه داشته باشد، اين فرهنگ موجد اعمالى از سوى اعضاى جامعه خواهد شد كه نه تنها در جهت توسعه و پيشرفت جامعه عمل نخواهند كرد، بلكه راه پيشرفت را نيز سد مى‏كنند و موجب انحطاط جامعه مى‏شوند. لذا براى تحقق پيشرفت و توسعه جامعه، ضرورت دارد فرهنگ آن جامعه موافق با توسعه باشد.**

**با اين توضيحات مى‏توان گفت، بستر و مسيرى كه اصلاح امور بايد طى كند، بستر فرهنگ است. يعنى جامعه تنها در بستر فرهنگى مناسب است كه مى‏تواند به توسعه و پيشرفت دلخواه دست‏يابد. بديهى است كه اگر اين بستر نامناسب باشد، توسعه نيز تحقق نخواهد يافت و يا حداقل به صورت دلخواه نخواهد بود. بر اين اساس:**

**«راه اصلاح يك مملكتى، فرهنگ آن مملكت است. اصلاح بايد از فرهنگ شروع بشود ... اگر فرهنگ درست‏بشود يك مملكت اصلاح مى‏شود.» (10)**

**در اينجاست كه ضرورت تحول فرهنگى ايجاد مى‏شود. زيرا اگر بخواهيم جامعه‏اى پيشرفت كند و به طرف تعالى حركت كند، بايد زمينه‏هاى آن در مجريان اين پيشرفت و حركت ايجاد شود و گفتيم كه اين زمينه‏ها نيز چيزى جز فرهنگ جامعه نيست. بنابراين ضرورت تحول فرهنگى براى دستيابى به توسعه نمايان مى‏شود. (11)**

**3- تقدم تحول فرهنگى**

**ديديم كه پيشرفت در همه شؤون اقتصادى، سياسى و اجتماعى زندگى يك جامعه، متكى به فرهنگ آن جامعه است و تا زمانى كه فرهنگ جامعه‏اى موافق با پيشرفت و توسعه نباشد، پيشرفت آن جامعه ميسر نخواهد بود.بر اين اساس مى‏توان گفت : اگر فرهنگ جامعه‏اى موافق توسعه (به معنى عام آن) نباشد، براى دستيابى به توسعه در ابعاد گوناگون بايد به اصلاح فرهنگ در جهت توافق آن با توسعه همت گماشت. (12) چنانچه حضرت امام تاكيد نموده‏اند كه:**

**«اجانب خصوصا آمريكا در نيم قرن اخير كوشش داشتند و دارند فرهنگ و برنامه‏هاى فرهنگى و علمى و ادبى ما را از محتواى اسلامى انسانى ملى خود خالى و به جاى آن فرهنگ استعمارى و استبدادى بنشانند. فرهنگ زمان طاغوت، كشور ما را تا لب پرتگاه سقوط كشاند و خداوند تعالى به داد اين كشور اسلامى رسيد. ولى بدون تغييرات صحيح بنيادى و تحول فرهنگى و علمى، امكان تحول فكرى و روحى نيست و بايد با كوشش همه جانبه از طرف دولت و رؤساى دانشگاهها و فرهنگيان و جوانان دانشجو به مقصود نزديك شويم و انشاءالله تعالى از پيوستگى و وابستگى نجات پيدا كنيم و كشور عزيزمان را نجات دهيم.» (13)**

**مى‏بينيم حضرت امام به طور صريح تاكيد دارند كه براى دستيابى به پيشرفت و اصلاح مملكت در جهت اهداف انقلاب، بايد فرهنگ ضدتوسعه به فرهنگ موافق توسعه و پيشرفت اصلاح شود. بنابراين، تحول در فرهنگ در جهت موافق توسعه، مى‏تواند مقدمه‏اى براى توسعه در ابعاد گوناگون باشد. البته بديهى است كه تحول فرهنگ صالح (موافق پيشرفت) به فرهنگ ناصالح (مخالف پيشرفت) نيز در جهت انحطاط جامعه عمل خواهد كرد.**

**در اينجا بيان اين نكته نيز ضرورى است كه بى‏شك چنانچه در تعريف توسعه ديديم، توسعه، يك پيشرفت همه جانبه در اجتماع است و در اين مقوله، پيشرفت فرهنگ نيز بخشى از توسعه مى‏باشد. و اگرچه گفتيم تحول فرهنگى موافق توسعه، زمينه‏ساز توسعه است، اما فرهنگ در عملكرد توسعه‏اى داراى دو جنبه است : يكى، عواملى از فرهنگ كه عامل پيشرفت جامعه در ابعاد مختلف هستند و ديگرى، بخشى از فرهنگ كه در جريان توسعه، پيشرفت مى‏كند و شاخصهايى براى توسعه‏يافتگى يك جامعه است. به هر حال در اينجا منظور از فرهنگ، عواملى از فرهنگ مى‏باشد كه زمينه‏ساز توسعه در ابعاد گوناگون خود است در ادامه برخى از عوامل فرهنگى مؤثر بر توسعه ازديدگاه حضرت امام خمينى را تبيين مى‏كنيم.**

**4- عوامل فرهنگى مؤثر بر توسعه**

**1-4- اثر اعتقاد به خدا**

**اعتقاد واقعى به خدا، اصلى‏ترين و اساسى‏ترين پايه و بنيان دينى است و مذهب بدون اعتقاد به وجود هستى‏بخش هدايت‏گر، معنى نمى‏دهد. اين اصل اساسى، بيشترين تاثير را بر زندگى و رفتار افراد جامعه دارد، زيرا اساسى‏ترين عنصر تاثيرگذار بر رفتار و عملكرد اجتماعى، اقتصادى، فرهنگى و سياسى افراد جامعه، اعتقادات اين افراد است و بدون شك اصلى‏ترين اعتقادها و باورها، اعتقاد و باور به وجود مبداء هستى و ايمان به اين مبداء، يعنى خداست. اين ايمان چاره همه مشكلات جوامع بشرى است. حضرت امام(ص) اثر اين ايمان را چنين خلاصه مى‏كنند:**

**«اگر ايمان به خدا و عمل براى خدا در فعاليتهاى اجتماعى و سياسى واقتصادى و ساير شئون زندگى بشر وارد شود، پيچيده‏ترين مشكلات امروزى جهان به آسانى حل مى‏شود. امروز دنيا، هم در اين بن‏بست گرفتار شده است وهم نمى‏خواهد به نوع هدايت انبياء تسليم شود، ولى سرانجام چاره‏اى جز تسليم ندارد.» (14)**

**اگر مجموعه اعتقادها و باورهاى افراد را درون فرهنگ ببينيم، بى‏ترديد بايد پايه اصلى فرهنگ جامعه را كه رفتار انسانها را مى‏سازد، همين اعتقاد و ايمان به خدا دانست و بديهى است كه پايه‏هاى رشد جامعه بر همين فرهنگ استوار است. بنابراين، رشد و توسعه جامعه و به طور كلى حيات جامعه بستگى مستقيم به فرهنگ و اعتقاد به خدا دارد. به تعبير حضرت امام خمينى(ره) تنها وجود ايمان و اعتقاد به خدا مى‏تواند مملكت را احيا كند (15) و لذا براى احياى مملكت و پيشرفت آن بايد روح ايمان و اعتقاد به خدا را در جوانان ملت رشد داد.**

**احياى مملكت نيز وابسته به عوامل متعددى است كه مهمترين آنها از نظر حضرت امام، انسانها و شخصيت و فرهنگ آنهاست. بر اين اساس، ايمان و اعتقاد به خدا موجب ساخته شدن انسانى و در نتيجه بروز و ايجاد ويژگيهاى مختلفى در انسان مى‏شود كه همگى موجب تسريع حركت انسانها براى دستيابى به اهداف جامعه يا همان توسعه به معناى كامل مى‏شوند. حضرت امام، بى‏اعتقادى به خدا را موجب بى‏توجهى به مصالح كشور و توجه صرف به مصلحت‏خود و در نتيجه نرفتن به دنبال امور لازم مملكت مى‏دانند و براساس اين تفكر و اعتقاد به خداست كه حضرت، تمام گرفتاريهاى كشور و ملت را از نبودن ايمان به خدا مى‏دانند.**

**در عين حال بر اين باورند كه اعتقاد به خدا را بايد حكومت و دستگاه تربيتى در مردم ايجاد و تقويت كند زيرا اين اعتقاد، به خودى خود، به حد لازم و كافى وجود ندارد و اگر افراد جامعه به حال خود واگذار شوند جامعه باز هم به تباهى كشيده مى‏شود:**

**«اگر ما و شما دست‏به هم بدهيم و جوانها را مومن و متقى بار بياوريم مملكتمان تا آخر احياء مى‏شود و اگر چنانچه ما كوتاهى بكنيم. اين مسئوليت‏بزرگ را ما به دوش خودمان بكشيم و كوتاهى بكنيم در حق فرزندان اين مملكت فرض كنيد چند روزى هم يك چيزى بشود و يك صورتى پيدا بكند فردا بدتر از اين است.» (16)**

**چنانچه گفتيم از ديدگاه حضرت امام، اعتقاد واقعى به خدا نه تنها به طور مستقيم بر جريانهاى اجتماعى اثر مى‏گذارد، بلكه خود باعث ايجاد خصلتهايى در افراد اجتماع مى‏شود كه اين خصلتها تسريع‏كننده جريان توسعه هستند. در ادامه به اين اثرات اشاره مى‏كنيم.**

**آثار وجود اعتقاد به خدا در افراد جامعه**

**از فرمايشات حضرت امام خمينى چنين مستفاد مى‏شود كه ايمان به خدا، موجب تجلى خصلتهاى انسانى والايى در افراد مى‏شود كه همگى آنها از زمينه‏هاى فردى واجتماعى توسعه و پيشرفت جوامع بشرى است. از جمله زمينه‏ها عبارتند از:**

**1- تعهد به اسلام : يكى از نتايج ايمان به خداو مبداء هستى ايجاد تعهد نسبت‏به دين خدا و نظام حكومتى اين دين است. فرد باايمان همان طور كه نسبت‏به اعتقاد به خدا تقدس قايل است، براى دين و نظامى كه تقويت‏كننده اين اعتقاد است نيز تقدس قايل مى‏شود و همچنان كه خود را نسبت‏به انجام دستورات الهى و وظايف دينى مقيد مى‏داند، نسبت‏به حفظ و پيشبرد اين دين نيز متعهد خواهد دانست. زيرا دين، خود مجموعه‏اى از دستورات الهى است.**

**اين تعهد دينى مى‏تواند افراد را در انجام وظايف كمك كند تا بهتر و مفيدتر براى جامعه خدمت كنند و اين امر موجب پيشرفت جامعه و فراهم آمدن مقدمات لازم براى توسعه سريعتر و بهتر مى‏شود. حضرت امام در اين زمينه مى‏فرمايند:**

**«من به شما نويد مى‏دهم كه انشاءالله كشور شما كشور صحيح خوب بشود به شرط اين كه متعهد به اسلام باشيد و متوجه باشيد به اينكه خداى تبارك و تعالى عنايت‏به ما كرد...» (17)**

**2- نپذيرفتن ظلم: ظلم ستيزى و كرنش نكردن در مقابل ظلم، از جمله زمينه‏هاى لازم براى دستيابى جوامع به استقلال و نپذيرفتن استثمار و استعمار است كه از جمله موانع اصلى توسعه مى‏باشند. اين نپذيرفتن ظلم از اثرات ايمان و اعتقاد به خداست. حضرت امام در اين زمينه مى‏فرمايند:**

**«آدمى كه از زير دستگاه شما يا از دستگاه ما بيرون مى‏آيد، اگر مؤمن باشد، ديگر نمى‏شود كه زير بار ظلم اجانب برود و يا تطميع بتوانند بكنند اورا، اين تطميعها و تهديدها را همه، آنى كه تطميع مى‏شود و تهديد آنها [براو] اثر مى‏كند، آنهايى است كه ايمان ندارند.» (18)**

**در اين رابطه مى‏بينيم، جوامعى كه از خصوصيات فرهنگى آنان تن به ظلم دادن و صبر در ظلم است، ساليان طولانى زير سيطره استعمار بوده‏اند و جوامع اسلامى كه ايمان و اعتقاد به خداى محكمترى داشته‏اند، كمتر به طور مستقيم استعمار شده‏اند و در مبارزه با استعمار نيز رشادتهاى تحسين برانگيزى از خود نشان داده‏اند. اكنون نيز با تقويت روح ايمان و اعتقاد واقعى به خدا، جوامع اسلامى بر عليه ظلم و ستم حاكم، سر به قيام برداشته‏اند و مبارزه با ظلم در اين جوامع فراگيرتر است. بديهى است كه اينها تنها نقش اثر اعتقاد واقعى به خداست.**

**3- تطميع ناپذيرى: هنگامى كه جامعه‏جامعه‏اى معنوى باشد وافرادجامعه بخدا و روزجزا اعتقاد داشته باشند، هدف اين افراد در تمامى زمينه‏هاى فعاليتهايشان، جلب رضايت‏خدا خواهد بود. (19) و بالعكس.**

**«كسى كه اعتقاد به خدا نداشته باشد، كسى كه به روز جزا اعتقاد نداشته باشد اين نمى‏شود كه براى كشورش مفيد واقع بشود... مردمى مى‏توانند كشور خودشان راحفظ كنند، مردمى مى‏توانند مملكت و ملت‏خودشان را نجات بدهند كه معنويت داشته باشند. اگر معنويت دركار نباشد و همه مربوط به ماديت‏باشد، هر جا آخور بهتر است، سر آن آخور مى‏روند ولواين كه آن آخور راآمريكا برايش درست كند. اينهايى كه خيانت‏به مملكت ما كردند و همه چيز ما را بردند، اينها پيششان فرق نمى‏كرد كه آمريكا بر آنها ماديت را بدهد، پارك و نمى‏دانم دستگاه را بدهد يا از يك راه صحيحى باشد. ... آنهايى كه خوردند و بردند و ما را به تباهى كشاندند، آنهايى بودند كه به اسلام كار نداشتند، اعتقاد نداشتند، به ماوراء طبيعت اعتقاد نداشتند، به معنويات عقيده نداشتند. آنها مى‏گفتند همين چهار روز زندگى است. پس هر چه هست‏بهتر و مرفه‏تر، از هر راهى مى‏خواهد باشد.» (20)**

**4- تلقى كار به منزله عبادت (افزايش كارآيى): يكى از لوازم اصلى توسعه به مفهوم عام آن، افزايش كارآيى است. بنابر فرمايشات حضرت امام در ديدگاه اسلامى اگر كار براى خدا باشد، به منزله عبادت است. (21)**

**هنگامى كه انسان در اين عبادت و كار انگيزه الهى داشت و هدفش جلب رضايت‏خدا بود، با تمام قدرت و توان به انجام آن خواهد پرداخت. در نتيجه كارايى بسيار زيادى خواهد داشت. چنين كارى كه با حداكثر توان انجام مى‏شود كارآترين شيوه فعاليت است و قرين موفقيت‏خواهد بود. در اين زمينه امام مى‏فرمايند:**

**«اگر اين انگيزه شد، مسلما دنبال اين هستيد كه كار خوب باشد، وقتى انگيزه الهى شد ... وقتى كه انگيزه براى خدا شد، دنبال اين است كه اين كار را انجام بدهد به طورى كه خدا پسند باشد. از اين جهت در اين كار موفق است.» (22)**

**5- ايجاد بيدارى: از جمله زمينه‏هاى لازم براى توسعه، بيدارى افراد جامعه است. هنگامى كه افراد جامعه آگاه و بيدار باشند، استعمار و استثمار از آن جامعه رخت‏برخواهد بست. البته بيدارى از جهات مختلف موجب بهبود تصميم‏گيرى وعمل آحاد جامعه مى‏شود واز جمله اثرات اعتقاد واقعى به خدا، بيدارى افراد مى‏باشد. (23)**

**6- شجاعت : هنگامى كه انسان همه چيز رااز خدا ديد، خود را غرق در چنين اعتقادى به مبداءهستى‏بخش جهان يافت وبه خداايمان مطلق پيدا كرد، به خدا متكى خواهد شد و اين اتكا، موجب مى‏شود از هيچ چيزى نهراست و با شجاعت در مقابل هر دشمن و ناملايمتى بايستد و مبارزه كند و به سمت هدف گام بردارد. (24)**

**7- ايمان، ضامن و عامل تداوم تلاش: يكى از زمينه‏هاى لازم براى توسعه، تلاش و تداوم تلماس براى دستيابى به توسعه و تكامل بيشتر است. چنانچه حضرت امام مى‏فرمايند:**

**«اگر بخواهيد جمهورى اسلامى به همه معنا كه دارد، با همه محتوا كه دارد، در خارج تحقق پيدا بكند بايد كه از حالا به بعد هم همان ايمان را، همان قدرت ايمان را حفظ كنيد.»**

**بديهى است كه با عنايت‏به توضيحات قبلى، هدف جمهورى اسلامى و تحقق اسلام، همان توسعه و تكامل جامعه است. اثر ايمان در تداوم تلاش به همين جا ختم نمى‏شود، بلكه وقتى فرد به خداايمان داشت و همه چيز را از او و براى او ديد، همه را سعى خود صرف تلاش بيشتر براى خدا خواهد كرد و حتى اگر در مقطعى با شكست مواجه شود، باز هم سست نمى‏شود و به همان صورت قبل و با تلاش كامل سعى در انجام وظيفه و كار خواهد داشت. (25)**

**اعتقاد به خدا علاوه بر اين اثرات، آثار بسيار مهم ديگرى نيز بر جامعه و افراد آن دارد. از جمله: اعتماد به نفس، صبر در برابر شدايد و تحمل مشتقات، اعتقاد به برابرى و برادرى و ... كه به دليل اهميت اين موارد، ديدگاه حضرت امام را در هر يك ازاين مباحث‏به صورت مستقل بيان خواهيم كرد.**

**2-4- اثر آموزش بر توسعه**

**از آنجا كه در جوامع بشرى، انسان ايجادكننده هر گونه حركت و تحولى است، ويژگيهاى كيفى اين انسان مى‏تواند در اين حركتها و تحولات عامل اصلى را ايفا كند. زيرا هر حركت و تحولى از انديشه و تفكر انسان نشات مى‏گيرد و دستور انجام اين تحولات را فكر او به وى مى‏دهد و سطح اين فكر و انديشه كه كيفيت انسان را مى‏سازد، عامل اصلى چگونه انديشيدن و فكر كردن است. زيرا اطلاعات، باورها و برداشتهاى انسانها، پايه‏هاى تفكر و نتيجه‏گيرى از اين تفكر را مى‏سازند و بديهى است هرچه اطلاعات، باورها و برداشتها كاملتر و والاتر باشند، اين انديشه و تفكر نيز از سطح بالاترى برخوردار خواهد بود. لذا عملكرد انسان نيز كه از دستورات فكر او نشات گرفته، كاملتر و با كيفيت‏بيشترى خواهد بود. بنابراين اطلاعات و باورها و برداشتهاى انسانها كه همگى از طريق يادگيرى و آموزش كسب مى‏شود، مى‏تواند عامل مهمى در بهبود عملكرد و برنامه‏ريزى انسانها باشد و چون با بهبود عملكرد انسانها، دستيابى به اهداف و بهبود وضعيت عمومى جامعه حاصل مى‏شود و توسعه نيز، بهبود و ارتقاى سطح عمومى وضع موجود جامعه به طرف وضع مطلوب است، مى‏توان گفت كه آموزش، عامل مهمى براى بهبود عملكرد انسانها براى نيل به توسعه در ابعاد گوناگون است. در ادامه، بيشتر به آن خواهيم پرداخت. قبل از پرداختن به اثرات آموزش بر توسعه و پيشرفت جوامع، اشاره‏اى به اهميت علم و آموزش از نظر اسلام داريم .**

**نقش علم و آموزش در پيشرفت**

**با توجه به اينكه انسان محرك توسعه است و توسعه بايد توسط اين محرك به حركت درآيد، هرچه اين انسان از تواناييهاى فكرى بيشترى برخوردار باشد و آموزش و پرورش بيشتر و بهترى يافته باشد، در حركت دادن اين چرخ، بهتر عمل خواهد كرد و عملكرد او چه در جز و چه در كل، بسيار بهتر خواهد بود و بر اين اساس، چنانچه تعليم و تربيت‏به طور صحيح صورت گيرد، حركت جامعه، به سمت پيشرفت و تعالى مطلوب خواهد بود.دراهميت اين نقش، حضرت امام(ره) چنين مى‏فرمايند :**

**«مساله فرهنگ و آموزش و پرورش در راءس مسائل كشور است. اگر مشكلات فرهنگى و آموزشى به صورتى كه مصالح كشور اقتضا مى‏كند حل شود، ديگر مسائل به آسانى حل مى‏گردد.» (26)**

**به اين ترتيب از ديدگاه حضرت امام در صورت وجود علم و تهذيب، مى‏توان از جهالت مادى و معنوى به طرف سعادت و كمال حركت كرد. با آموزش و پرورش صحيح اسلامى و مطابق مصالح اجتماع، مى‏توان به پيشرفتهاى مختلف دست‏يافت و سعادت دنيوى و اخروى جامعه را تضمين كرد. نكته قابل توجه اينكه مساله آموزش و پرورش طبق فرمايش حضرت امام و از ديدگاه ايشان در بين عوامل مؤثر بر توسعه در راءس مسايل قرار دارد و مهمترين عامل است. به طورى كه با حل مسايل و رفع مشكلات موجود در آموزش و پرورش، مى‏توان اميد داشت كه ديگر مسايل به آسانى حل شود. البته در ريشه‏يابى اين اهميت ويژه تعليم و تربيت در مقاطع مختلف فرمايش حضرت امام مبنى بر اينكه : «نقش دانشگاه در هر كشورى ساختن انسان است‏» (27) مى‏تواند پاسخ‏گو باشد. زيرا چون انسان عامل اصلى حركت توسعه است، اگر او ساخته شود مى‏تواند عامل مفيدى براى جامعه باشد و در صورت فساد او اين فساد، مى‏تواند به فساد جامعه بيانجامد، بايد توجه داشت كه تعليم و تربيت در شكل‏گيرى شخصيت انسانها، نقش كليدى و اصلى دارد و در واقع مى‏توان گفت‏شخصيت انسانها را تعليم و تربيت مى‏سازد و چون عملكرد انسان به طور ويژه‏اى تحت تاثير شخصيت اوست، مى‏توان آموزش و پرورش (در مقاطع مختلف) را عامل اصلى در حركت‏به سمت توسعه‏يافتگى در ابعاد مختلف دانست:**

**«نقش دانشگاه در هر كشورى ساختن انسان است. ممكن است از دانشگاه انسانى خارج بشود كه يك كشور را نجات بدهد و ممكن است كه يك انسان درست‏بشود كه كشور را به هلاكت‏بكشاند. اين نقش مهم از دانشگاه مى‏باشد. مقدرات هر كشورى به دست دانشگاه و آنهاييكه از دانشگاه بيرون مى‏آيند هست. بنابراين دانشگاه بزرگترين مؤسسه مؤثر است در كشور و بزرگترين مسئوليتها را هم دانشگاه دارد.» (28)**

**نقش مراكز علمى در استقلال و خودكفايى**

**چنانچه گفته شد، دانشگاهها و مراكز علمى مى‏توانند يك كشور را به سوى‏ترقى و تعالى و يا به سمت انحطاط و سقوط سوق دهند. همان‏طور كه تعليم و تربيت استعمارى، كشور را به دامن استعمار مى‏كشاند، تعليم و تربيت ملى، استقلالى و اسلامى مى‏تواند كشور را به تعالى و پيشرفت‏برساند و همان‏طور كه اگر مراكز علمى و دانشگاهها در دست استعمار باشند، كشور را به زير سلطه بيگانگان مى‏كشانند، چنانچه مراكز علمى و دانشگاهها در خدمت جامعه باشند، حافظ استقلال كشور خواهند بود. زيرا مراكز آموزشى تكيه‏گاه يك كشور براى اداره امور آينده خود است و اداره جوامع به دست تربيت‏يافتگان اين مراكز است. اگر اين تربيت‏يافتگان در جهت استقلال كشور تربيت‏بيابند، استقلال كشور حفظ خواهد شد و در غير اين‏صورت استقلال كشور از دست مى‏رود. تربيت استقلالى نيز از دانشگاه و مدارس مستقلى ناشى مى‏شود كه اساتيد و دست‏اندركاران آن داراى تفكر استقلالى هستند. بنابراين حضرت امام تاكيد كنند كه :**

**«ما بايد سالهاى طولانى زحمت و مشقت‏بكشيم تا از فطرت ثانى خود متحول شويم و خود را بيابيم و روى پاى خويش بايستيم و مستقل گرديم و ديگر احتياجى به شرق و غرب نداشته باشيم. و بايد از همان بچه‏ها شروع كنيم و تنها مقصدمان تحول انسان غربى به انسانى اسلامى باشد. اگر اين مهم را انجام داديم، مطمئن باشيد كه هيچ كس و هيچ قدرتى نمى‏تواند به ما ضربه بزند. اگر ما از نظر فكرى مستقل باشيم آنها چگونه مى‏توانند به ما ضربه بزنند. تنها آنها مى‏توانند از داخل خود ما به ما ضربه بزنند. در داخل فردى را درست كنند (كما اينكه مى‏بينيد درست كرده‏اند) و بعد توسط آن هرچه مى‏خواهند انجام مى‏دهند.» (29)**

**3-4- آثار اخلاق بر توسعه**

**يكى از شاخه‏هاى تعاليم اسلامى، تعليم اخلاق كريمه است و در حديث قدسى است كه پيامبر اكرم (صلى‏الله عليه واله وسلم) براى تكميل مكارم اخلاق مبعوث شده است. اخلاق در تعاليم اسلامى از جايگاه ويژه‏اى برخوردار است. در عين حال اين موضوع يكى از عوامل مؤثر بر توسعه و پيشرفت جامعه است. اخلاق از جنبه‏هاى مختلف بر عملكرد اجتماعى افراد تاثير مى‏گذارد. مى‏توان گفت اخلاق، برخورد افراد جامعه را مى‏سازد. اخلاق اسلامى نزد آحاد جامعه مى‏تواند مانع گرايش به مفاسد اجتماعى كه عنصرى مهم در ممانعت از تحقق اهداف، متعالى جامعه است‏شود و برخورد افراد جامعه و مديران نظام را كه در پيشبرد اهداف، نقش مؤثرى دارد اصلاح كند و به نحو احسن در خدمت توسعه و پيشرفت جامعه قرار دهد. در اينجا به بررسى عامل اخلاق اسلامى و نقش آن در توسعه مى‏پردازيم. قبل از هر چيز بايد گفت كه آنچه در اين بحث از اهميت‏خاصى برخوردار است اين نكته مى‏باشد كه فساد و مفاسد در جوامع اثرات بسيار مخربى بر جامعه دارند و مانعى مهم در تحقق اهداف جوامع هستند. نقش مهم اخلاق اسلامى نيز از اين بعد، جلوگيرى از فساد افراد و جامعه است و از اين طريق به اصلاح امور در جهت فراهم شدن شرايط و لوازم توسعه جامعه، كمك شايانى مى‏كند. بنابراين در ابتدا به آثار فساد اخلاقى براى جامعه مى‏پردازيم.**

**آثار مفاسد اخلاقى**

**فساد افراد، موجب بروز رفتارى مخالف با نيازهاى تعالى و رشد انسان و اجتماع مى‏شود. اين رفتار نقش مخربى بر آثار عملكردى انسان براى خود و جامعه دارد. البته فساد در معناى وسيع خود، بسيار گسترده است و بسيارى از اعمال فردى و اجتماعى افراد را دربر مى‏گيرد. در نتيجه در همين ابعاد بر آثار اعمال انسانها تاثير مى‏گذارد. موثرترين مفاسد در تاثيرگذارى منفى بر روند حركت جامعه به سمت مطلوب، فساد جوانان اجتماع است. اما در مجموع فساد مى‏تواند موجب از كار انداختن قدرت تفكر انسانها، به بطالت هدر دادن فرصتهاى مفيد، ايجاد غفلت از مسايل زندگى فردى و اجتماعى، سلب جديت از افراد، انهدام نيروى انسانى به ويژه جوانان، جلب توجه انسانها و خاصه مديران جامعه به زرق و برق دنيا و انحراف افكار از توجه به حقايق و واقعيتها و ... مى‏شود. حضرت امام در تاثير فساد در رژيم طاغوتى پيش از انقلاب اسلامى چنين مى‏فرمايند:**

**«آنكه از همه چيز به كشور ما صدمه‏اش بيشتر بود، اين بود كه نيروى انسانى ما را خراب كردند و نگذاشتند رشد بكند. مراكز فساد در شهرها و به خصوص در تهران آن قدر زياد بود و آن قدر تبليغ در كشاندن جوانهاى ما به اين مراكز فساد شد و آن قدر راههاى فساد براى جوانهاى ما باز كردند و دامن زدند به اينها و كشاندند اينها را در مراكز فساد كه اين خرابى از همه خرابيها بدتر بود. خرابيهاى مادى جبرانش آسانتر از خرابيهاى معنوى است. ... اينها نيروهاى انسانى ما را از بين بردند، نگذاشتند رشد بكند. در بين خود كشور ما جورى كردند كه محتواى انسان را از بين بردند، يك صورتى گذاشتند و محتوا را گرفتند. طورى كردند كه اعتماد ما هم به خودمان تمام شد. استقلال فكرى ما را، استقلال روحى ما را از دستمان گرفتند.» (30)**

**4-4- اثر ويژگيهاى اخلاقى مديران بر توسعه**

**حضرت امام درباره ويژگيهاى اخلاقى مديران نظام اسلامى به موارد متعددى اشاره داشته‏اند كه در اينجا تنها اشاره‏اى به برخى از آنها مى كنيم و به آثار آنها مى پردازيم :**

**1- ساده‏زيستى و در سطح پايين‏ترين افراد جامعه زندگى كردن و از نعمات مادى بهره‏مند شدن. (31)**

**2- برخورد از روى مهر پدرى (و برادرى) با افراد جامعه. (32)**

**3- خود را خدمتگزار مردم دانستن و بر اين اساس با مردم برخورد كردن. (33)**

**4- برخورد عادلانه بين همه مردم و تبعيض قايل نشدن براى نزديكان، پولدارها و ... نسبت‏به سايرين. (34)**

**5- با مردم معاشرت نزديك داشتن و در بين مردم با سادگى وارد شدن. (35)**

**6- دورى از خودكامگى و ديكتاتورى. (36)**

**7- دورى از مال‏اندوزى. (37)**

**8- زهدپيشگى اسلامى و دورى از تجمل‏گرايى و رفاه‏طلبى. (38)**

**9- خود را در عمل با ديگران برابر دانستن. (39)**

**10- حلال‏محورى، از دست‏رنج‏خود امرار معاش كردن و چشم نداشتن به بيت‏المال. (40)**

**11- استفاده نكردن از اموال عمومى براى مصارف شخصى. (41)**

**12- به فكر آحاد افراد جامعه بودن و غصه همه را خوردن. (42)**

**13- اهميت ندادن به پست و مقام. (43)**

**14- تقوى پيشه كردن و تهذيب نفس. (44)**

**هر نظامى داراى اهدافى است كه از طريق عملكرد نهادها و سازمانهاى موجود در نظام در صدد تحقق اين اهداف است. نهادها و سازمانها نيز توسط مديران به گردش در مى‏آيند و وظيفه مدير است كه با اداره نهاد يا سازمان تحت ديريت‏خود، آن را به سمتى سوق دهد كه به تحقق اهداف آن و در نتيجه دستيابى به اهداف عالى جامعه بيانجامد. بر اين اساس اصلى‏ترين عنصر هر سازمانى، مدير آن است و هنگامى سازمان مى‏تواند به اهداف خود دست‏يابد كه مدير سازمان ويژگيهاى لازم براى اداره صحيح و حركت دادن عملكرد سازمان به سمت تحقق اهداف را داشته باشد.**

**از آنجا كه اهداف نظام در توسعه، هم مادى و هم معنوى هستند، يك مدير بايد هم توانايى تحقق اهداف مادى و هم توانايى تحقق اهداف معنوى را داشته باشد. تحقق اهداف مادى و معنوى جامعه نيز در گرو عملكرد مديران است و قسمتى از عملكرد مديران را نيز برخورد و اخلاق آنها تشكيل مى‏دهد. در اخلاق و برخورد مديران نيز عوامل بيان شده، مهمترين تاثير را دارند كه اثرات اين عوامل را مى‏توان به صورت زير خلاصه كرد :**

**به طور خلاصه مى‏توان گفت توجه به خدا و كار براى خدا موجب مى‏شود كه مدير، قدرت و جسارت بيشترى پيدا كند، قانون را به طور صحيح عمل و اجرا كند، تسليم هواى نفس نشود، با تمام وجود كار كند و در يك كلام، تمام هم و غم خود را صرف كار و مديريت كند كه به طور قطع در چنين شرايطى كاراترين مدير در نوع خود خواهد بود. اگر در چنين حالتى توان كار را در خود نديد، مسؤوليت را به ديگران كه توان بالاترى دارند واگذار خواهد كرد. بدين ترتيب مديريت نظام، براى دستيابى به اهداف جامعه كه به طور كلى در مفهوم توسعه خلاصه مى‏شود، كاراترين مديريت ممكن خواهد بود.**

**اگر مدير خود را موظف به خودسازى و رفع مفاسد اجتماعى بداند، در اين راه تلاش خواهد كرد و هم خود به عنوان الگويى سالم براى جامعه خواهد بود و هم تلاش او براى رفع مفاسد، زمينه‏هاى انحطاط جامعه را از بين مى‏برد و زمينه پيشرفت را فراهم مى‏كند. هنگامى‏كه مدير، مديريت را منصب خدمتگزارى دانست اين منصب را فقط براى اين خدمتگزارى صرف خواهد كرد و تلاش او براى خدمتگزارى بهترين هديه مديريت‏براى احياى جامعه و پيشرفت و تعالى آن خواهد بود.**

**محبت نسبت‏به مردم و زيردستان، مايه جلب همكارى آنها در پيشبرد اهداف عاليه توسعه جامعه مى‏شود. ساده‏زيستى مايه هم‏دردى و هم‏سويى نظرات افراد جامعه با مديران مى‏شود و مردم با ملاحظه اين دو خصلت از مديران، آنان را از خود دانسته و در نتيجه هم مديران بهتر مى‏توانند به مشكلات مردم پى ببرند، هم مردم بهتر نظراتشان را به آنان ارايه دهند و در مجموع با ميل و رغبت‏به همكارى و تلاش در جهت تحقق اهداف مديريت جامعه بپردازند.**

**عدالت مدير از جهات مختلف بر توسعه مؤثر است: موجب توزيع عادلانه امكانات و سازندگى در جامعه مى‏شود كه زمينه‏اى براى توسعه هماهنگ خواهد بود، سبب انتصاب مديران عادل در رده‏هاى پايينتر مى‏شود، زمينه اصلى برادرى و برابرى را فراهم مى‏كند و در مجموع پايه‏هاى «توسعه عادلانه و پايدار» را مى‏سازد.**

**براى تقويت اثرات اخلاق و برخورد كارگزاران نظام بر توسعه، بايد گفت چون منشاء وجود همه اين ويژگيهاى اخلاقى، اعتقاد و ايمان واقعى به خداست. در وهله اول، در انتخاب مديران جامعه بايد به تعهد و ايمان آنان به خدا توجه كافى شود و افراد صالح و متعهد را براى مديريت‏سازمانهاى مختلف برگزيد و در وهله بعد، سعى در گسترش ايمان و تعمق آن در قلوب مديران و مسؤولان نظام داشت.**

**در كنار اين، بايد به تقويت نفس و اعتماد به خود نيز پرداخت، زيرا اين موضوع يكى از علل تجمل‏گرايى و توجه به دنيا و دورى از اخلاق كريمه و ضعف نفس است. حضرت امام خمينى(ره) در مورد كسانى كه مى‏گويند بايد دفاتر و محل كار مديران و مسؤولان با تجمل و شكوه باشد، مى‏فرمايند :**

**«مى‏ترسند كه مبادا يك وقت مهمانى از اجانب بيايد در كاخ دادگسترى و يا در كاخ نخست‏وزيرى و اينجا ببيند كه يك چيز محقرى است، بايد حتما به فرم غرب باشد. ضعيفيد آقا، تا ضعيفيد زير بار اقويا هستيد. آن وقتى كه نفس شما قوى شد و اعتنا نكرديد، اعتنا به اين زخارف نكرديد، آن وقت است كه از شما حساب مى‏برند.» (45)**

**كه مى‏بينيم در اين كلام، ضعف نفس، منشا تصور لزوم تجمل‏گرايى و توجه به دنيا بيان شده است.**

**پس براى گسترش آثار مثبت اخلاق و برخورد مديران براى توسعه، بايد افراد مؤمن و متعهد را به مديريت گماشت و در عين حال به تقويت «ايمان‏» و «نفس مطمئنه‏» آنان نيز پرداخت.**

**5-4- نقش فرهنگ كار در توسعه**

**يكى از عوامل فرهنگى مؤثر بر توسعه، فرهنگ كار است. فرهنگ كار يكى از مهمترين عوامل توسعه اقتصادى در دنياى غرب تلقى شده است. گفته مى‏شود رنسانس كه در غرب با ظهور مذهب پروتستان آغاز شد در ايجاد فرهنگ كار نقش اساسى داشت. در نتيجه موجب تحولات بزرگ صنعتى در دنياى غرب شد. زيرا مذهب پروتستان كه زاييده رنسانس است و موفقيت دنيوى را نشانه رستگارى در آخرت و رسيدن به اين هدف را از طريق سخت كار كردن، صرفه‏جويى و ميانه‏روى ممكن مى‏دانست‏برخلاف عقيده‏اى كه دنيا و در نتيجه كار را مورد تشويق قرار نمى‏داد به عنوان موتور حركت تحولات اجتماعى و اقتصادى شناخته شده است. لذا عده‏اى از انديشمندان توسعه معتقدند كه اقتصاد سرمايه‏دارى فعلى از تعاليم پروتستان سرچشمه گرفته است.**

**در اسلام، كار كردن عبادت محسوب مى‏شود و كارگر مجاهد و عابد. اين بينش اگر در فرهنگ مردم رسوخ كند، مى‏تواند موجب استقلال وخودكفايى يك مملكت‏باشد. حضرت امام كه انديشه‏هايش جملگى نشات گرفته از تعاليم دينى است درباره ارزش كار سخنان نغزى بيان مى‏كنند :**

**«پيغمبر اسلام كه اولين فرد انسانهاست و بزرگترين انسان كامل است، نسبت‏به كارگر اين طور تواضع بكند و كف دست او را كه علامت كار است‏ببوسد، اين نكته دارد كه كف دست را بوسيده (نه پشت دست را) كف دست آثار كار درش هست، مى‏خواهد ارزش كار را به عالميان اعلام كند، به مسلمين اعلام كند كه ارزش كار اين است كه آن جائى كه كارگر كه كار كرده است، در اثر كار يك نشانه‏اى پيدا كرده من آنجا را مى‏بوسم كه ملتهاى اسلامى و بشر ارزش اين كارگر را بداند.» (46)**

**وجدان كارى**

**وجدان كارى يكى از موضوعاتى است كه در رابطه با فرهنگ كار مطرح مى‏شود. منظور از اين عنصر، وجود حالتى درونى در افراد است كه آنها را وادار مى‏كند كار را به كارآترين شكل انجام دهند. به عبارت ديگر مى‏توان وجدان كارى را به انجام كار به كارآترين شكل تعريف كرد. اين روحيه زمانى حاصل مى‏شود كه هر كس در كارى كه به عهده دارد سعى كند كار خود را درست انجام دهد. پيامبر اكرم (ص) فرمود: خداوند رحمت كند كسى را كه اگر كارى انجام مى‏دهد محكم‏كارى مى‏كند. اين مساله‏اى است كه متاسفانه عليرغم تاكيد زياد اسلام هنوز در فرهنگ ما كمتر رسوخ پيدا كرده است و در واقع يكى از آفات كار است. مى‏توان نبودن اين روحيه را از موانع عمده توسعه و رشد به حساب آورد. حضرت امام در موارد متعددى به اين حقيقت اشاره كرده‏اند و مجاهدت هر كسى را به انجام درست كارى كه به عهده دارد، مى‏دانند:**

**«امروز كه شما هستيد و خودتان هستيد و كشور مال خود شما هست و منافع كشور از خود شما و از برادران شماست، بخواهيد كه آنها ديگر نتوانند رخنه كنند، استقامت‏بايد بكنيد، پايدارى بايد بكنيد، پايدارى به اين است كه هر كس در هر شغلى كه هست آن جا را خوب عمل بكند. همان طورى كه پاسدارها و ارتش ما در جبهه‏ها پايداريشان به اين است كه جنگ را خوب عمل بكنند و پيش ببرند، پايدارى كشاورز اين نيست كه جنگ بكند، پايدارى كشاورز اين است كه كشاورزيش خوب باشد. پايدارى بانكدارها اين است كه خوب عمل بكنند و پايدارى افرادى كه پرسنل اداره ماليه هستند، آنها اين است كه خوب عمل بكنند، ناراضى درست نكنند. مردم، اين مردمى هستند كه همه با هم دست‏به هم دادند و كشور را آزاد كردند، كشور را اسلامى كردند و كسانى كه انحراف دارند در صدد اينند كه ناراضى درست‏بكنند.» (47)**

**چنانچه ملاحظه مى‏شود پايدارى و استقامت هر طبقه‏اى از ديدگاه حضرت امام اين است كه كار خود را خوب انجام بدهد نه اينكه وارد عرصه‏هاى ديگر بشوند.**

**6-4- اثر وحدت بر توسعه**

**بى‏شك يكى از عوامل فرهنگى كه نقش بسيار مهمى در موفقيت‏برنامه‏هاى توسعه دارد، وحدت آحاد جامعه است. وحدت زمانى در يك جامعه به وجود مى‏آيد كه منافع افراد، همان باشد كه منافع جمع است. اگر افراد بين منافع خود با منافع اجتماع تزاحم و برخورد ديدند، اجتماع را صحنه برخورد بين اين دو منفعت مى‏كنند. هماهنگى بين اين دو خواسته كه بعضى مواقع با هم متضاد هستند، مى‏تواند به وحدت و يكپارچگى جامعه كمك كند. لزوم وجود وحدت به اين دليل است كه توسعه همه‏جانبه، احتياج به مشاركت همه آحاد جامعه در برنامه‏هاى سياسى، اجتماعى و اقتصادى دارد و مشاركت‏بدون وجود يك هدف مشترك ممكن نيست. لذا مى‏توان نتيجه‏گيرى كرد كه داشتن هدف مشترك، مى‏تواند مهمترين علت وحدت آحاد جامعه باشد. حضرت امام خمينى به موضوع داشتن هدف مشترك اشاره مى‏كنند و مى‏فرمايند در دوران سازندگى نبايد دنبال منافع فردى و خواسته‏هاى شخصى باشيم، مشكلات دوران سازندگى و توسعه را به وجود گردنه‏هايى كه به طور مرتب غارتگران و دزدان در آن هستند تشبيه مى‏كنند و راه‏حل پيروزى بر مشكلات را دست‏يازيدن همه ملت‏به يك هدف مشترك و آن پيروزى مقاصد اسلامى مى‏دانند و مى‏فرمايند:**

**«همه مى‏دانيد كه رمز پيروزى بزرگى كه ملت‏به آن رسيده است، وحدت كلمه همه اقشار از مركز تا اقصى بلاد كشور و وحدت هدف (آن برچيده شدن حكومت طاغوتى و قطع ايادى استعمار و استثمارگران بين‏المللى و برپا شدن جمهورى اسلامى) بود. اكنون احتياج بيشتر داريم به حفظ اين وحدت كلمه و وحدت مقصد.» (48)**

**چرا در دوران سازندگى احتياج بيشترى به وحدت در مقصود است؟ از نظر علماى توسعه، وحدت عامل ثبات، نظم، امنيت و برانگيختن مشاركت همه مردم در توسعه و سازندگى است. نبودن وحدت در هدف، منجر به تشتت اجتماعى، بحران و هدر رفتن منابع انسانى و غيرانسانى است. از جنبه فرهنگى، وحدت آحاد جامعه در شرايطى به وجود مى‏آيد كه جامعه دچار تعارض فرهنگى نباشد. منظور از تعارض فرهنگى اين است كه بعضى از اجزاى فرهنگ يك جامعه با بعضى ديگر در تضاد و مخالفت‏باشند. به عبارت ديگر جامعه داراى اجزاى فرهنگى مانعه‏الجمع باشد. اين امر زمانى ايجاد مى‏شود كه اجزاى فرهنگ از منشاهاى متفاوت و يا متضادى گرفته شده باشند. به عنوان مثال، فرهنگ اسلامى ايران با فرهنگ غرب در مبنا با هم در تضاد هستند. اگر گروهى از جامعه، فرهنگ غرب را بپذيرند و گروهى فرهنگ دينى را، ما شاهد تضاد و دو دستگى بين اين دو گروه خواهيم بود. اگر بعضى عناصر را از فرهنگ دينى و بعضى ديگر را از فرهنگ غرب بگيريم، چون اين دو فرهنگ در مبنا با هم در تعارض هستند، امكان تضاد و دوگانگى در جامعه بسيار زياد است. لذا حضرت امام(ره) وقتى به موضوع وحدت اشاره مى‏كنند، موضوع اسلاميت را به عنوان محور وحدت مطرح كرده‏اند. (49) با وجود اين عناصر ما در جامعه تعارض فرهنگى نخواهيم داشت. زيرا چنانچه گفتيم تعارض فرهنگى وقتى به وجود مى‏آيد كه فرهنگ يك جامعه منشاهاى متفاوتى داشته باشد. ولى اگر همه باورها، عقايد و ارزشها از فرهنگ دينى نشات گرفته باشند، حتى برخى از عناصر مثبت‏ساير فرهنگها نيز وارد فرهنگ شود، به لحاظ اينكه عناصر مثبت‏ساير فرهنگها با اسلام تباين ندارد، باز هم فرهنگ جامعه، فرهنگى يك‏دست‏خواهد ماند. در اين حالت زمينه براى توسعه فراهم است. (50)**

**7-4- نقش توجه به دنيا در توسعه**

**يكى از عوامل فرهنگى مؤثر در توسعه، به ويژه توسعه اقتصادى، نوع نگرش و توجه به دنياست. اين، يكى از مسايل پيچيده‏اى است كه در نوع نگرش به آن براى توسعه افراط و تفريطهاى زيادى صورت گرفته است. عده‏اى معتقدند كه توجه به دنيا و زخارف آن انسان را از كمال باز مى‏دارد و نبايد به دنيا دلبسته بود. البته شبيه به اين مضمون در روايات و آيات آمده است. از طرفى عده‏اى از علماى توسعه معتقدند كه جامعه‏اى كه دنيا را مطلوب نداند نمى‏تواند به توسعه دست‏يابد. استدلال اين عده بر اين است كه توسعه بايد در اين دنيا صورت گيرد اين، با به كارگيرى عقل در جهت تسخير نيروها و منابع موجود در طبيعت‏به نفع بشر ممكن مى‏شود. در آن صورت است كه انسان مى‏تواند بر رفاه و آسايش خود بيافزايد. بر اين اساس اگر مكتبى، زندگى و حيات اين دنيا را مذموم بداند. اين ديدگاه به طور طبيعى در اعمال و افكار افراد جامعه اثر مى‏گذارد. زيرا افكار و اعمال انسانها، نتيجه فرهنگ و بينش آنهاست. اگر اين مطلب را بپذيريم و رفتارهاى انسانها را معلول طبيعى افكار و اعتقادات آنان بدانيم، پس لاجرم بايد قبول كنيم كه اعتقاد به مذموم بودن دنيا در رفتار انسان مؤثر است. البته اين واضح است كه اگر كسى دنيا را به خودى خود مذموم دانست، براى استفاده در حداكثر ممكن از منابع موجود در طبيعت‏سعى و تلاش نخواهد كرد و هرگز براى دستيابى به سطح بالاترى از رفاه مادى به تلاش فوق‏العاده دست نخواهد زد بلكه به حداقلها اكتفا خواهد كرد.**

**سؤال اين است كه اين بينش در تعاليم اسلامى چه جايگاهى دارد و چگونه مى‏توان به رخارف دنيا توجه نداشت در عين حال به توسعه و رشد هم رسيد؟ اين مساله‏اى است كه به تفاوت نوع توسعه و تعريف آن در انديشه اسلامى با آنچه در دنياى غرب اتفاق افتاده است‏بازمى‏گردد. در واقع، اين اختلاف دو بينش است. در انديشه اسلامى، دلبستگى به دنيا مذموم است. اما، دنبال دنيا رفتن به صورت ذاتى مذموم نيست. اين مساله را مى‏توان با مراجعه به آيات و روايات استنباط كرد، اما در اينجا فرصتى براى پرداخت‏به آنها نيست. همين قدراشاره مى‏كنيم كه در آيات قرآنى دربعضى موارد دنيابا صفاتى نظير لهو و لعب، متاع قليل، متاع غرور، تكاثر و تفاخر معرفى شده است كه همه، صفاتى داراى بار منفى هستند و در برخى مواقع با صفاتى نظير فضل‏الهى، خير، رحمت و حسنه معرفى شده است كه همه بار مثبت دارند،البته آياتى نيز وجود دارند كه راز اختلاف اين دو دسته‏از صفات رابيان و تضاد ظاهرى‏اين دو دسته‏ازآيات را حل مى‏كند.به عنوان مثال در قرآن شريف آمده است:**

**(ان الذين لايرجون لقائنا و رضوا بالحيوه الدنيا و اطمانوا بها هم عن آياتنا غافلون اولئك ماواهم النار بما كانوا يكسبون) يعنى كسانى كه اميد لقاى ما را ندارند (اعتقاد به آخرت ندارند) و زندگى دنيا را پسنديده و به آن آرام گرفته‏اند و آنهايى كه از نشانه‏هاى ما بى‏خبرند، جايگاهشان به سزاى اعمالى كه انجام داده‏اند در آتش است.**

**نتيجه‏اى كه از محتواى اين آيه مى‏گيريم اين است كه علت مذمت دنيا بى‏اعتقادى به قيامت و منحصر كردن زندگى به حيات دنيايى (رضوا بالحيوه الدنيا) است. پس، دنيايى مذموم است كه براى آخرت بنا نشود. لذا دنيا به خودى خود مذموم نيست‏بلكه مطلوب نيز هست. در اين باره پيامبر اكرم (ص) مى‏فرمايند: «نعم العون الدنيا على‏الاخره‏» دنيا بهترين كمك براى رسيدن به آخرت است. حضرت امام خمينى به اين حقيقت كه اگر دنيا در جهت اهداف آخرت باشد نه فقط مذموم نيست، بلكه دستيابى به آن واجب است و در مساله حكومت اشاره كرده‏اند:**

**«و آنچه گفته شده و مى‏شود كه انبياء عليهم‏السلام به معنويات كار دارند و حكومت و سررشته‏دارى دنيايى مطرود است و انبياء و اولياء و بزرگان از آن احتراز مى‏كردند و ما نيز بايد چنين كنيم اشتباه تاسف‏آورى است كه نتايج آن به تباهى كشيدن ملتهاى اسلامى و باز كردن راه براى استعمارگران خون‏خوار است. زيرا آنچه مردود است‏حكومتهاى شيطانى و ديكتاتورى و ستمگرى است كه براى سلطه‏جوئى و انگيزه‏هاى منحرف و دنيايى كه از آن تحذير نموده‏اند جمع‏آورى ثروت و مال و قدرت‏طلبى و طاغوت‏گرايى است و بالاخره دنيايى است كه انسان را از حق تعالى غافل كند. و اما كومت‏حق براى نفع مستضعفان و جلوگيرى از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعى، همان است كه مثل سليمان ابن داود و پيامبر عظيم‏الشان اسلام، صلى‏الله عليه و آله و اوصياء بزرگوارش براى آن كوشش مى‏كردند، از بزرگترين واجبات و اقامه آن از والاترين عبادات است، چنانچه سياست‏سالم كه در اين حكومتها بوده از امور لازمه است. بايد ملت‏بيدار و هشيار ايران با ديد اسلامى اين توطئه‏ها را خنثى نمايند و گويندگان و نويسندگان متعهد به كمك ملت‏برخيزند و ست‏شياطين توطئه‏گر را قطع نمايند.» (51)**

**چنانچه از سخنان حضرت امام استنباط مى‏شود، دنيادارى به صورت ذاتى مذموم نيست و اگر به وسيله حكومت‏حق بتوان از ظلم و ستم جلوگيرى كرد و به اقامه عدالت پرداخت، نه فقط مذموم نيست‏بلكه از ديدگاه حضرت امام از والاترين واجبات است.**

**تفاوت ديدگاه امام خمينى با ديدگاه غربيان در نگرش به دنيا و مظاهر آن در اين است كه آنها رسيدن به اين دنيا به صورت ذاتى برايشان هدف است، لذا تمام اهداف توسعه آنها در همين دنيا خلاصه مى‏شود، ولى از ديدگاه حضرت امام كه از اسلام نشات گرفته است، دنيا وسيله‏اى براى مقاصد عاليتر و اهداف توسعه اسلامى است. لازمه اين نگرش و عملكرد آن مستقل بودن انسان در مقابل دنيا و همين طور هدف مطلق ندانستن دنياست.**

**دلبستگى به دنيا به معناى هدف قرار دادن آن، مانع كمال انسان است و چنانچه گفته شد هدف اصلى توسعه اسلامى هم، كمال انسان است. به همين خاطر مى‏بينيم كه در انديشه اسلامى دلبستگى نداشتن مطلق به دنيا از جمله ساده‏زيستى، عدم وابستگى به زخارف دنيا و مال و جاه وارد شده است.**

**حضرت امام خمينى وجود روحيه ساده‏زيستى را شرط توانايى انسان براى مقابله با باطل و دفاع از حق مى‏دانند و معتقدند كه دلبستگى نداشتن به دنيا باعث مى‏شود كه مردان بزرگ بتوانند به ملتهاى خود خدمت كنند و به طور صريح مى‏فرمايند با زندگى اشرافى و مصرفى نمى‏توان ارزشهاى انسانى اسلامى را حفظ كرد. اين نكته هدف قرار دادن دنيا و دلبستگى افراطى به آن را نفى مى‏كند وگرنه چنانچه دنيا مقدمه احقاق حق مظلومين و اقامه عدالت‏باشد، از ديدگاه حضرت امام، دستيابى به آن از اهم واجبات است. البته اين موضوع آن چيزى است كه از مجموع تعاليم دينى قابل استنباط است. حضرت على (ع) مى‏فرمايد: «بالدنيا تحرز الاخره‏» آخرت به وسيله دنيا به دست مى‏آيد.پيامبر اكرم (ص) دنيا را مزرعه و مقدمه آخرت مى‏دانند. لذا رهبانيت در اسلام مردود است. حضرت امام در مواقع متعددى به اين حقيقت اشاره كرده‏اند. از مجموع سخنان ايشان در اين باره، نتايج زير برداشت مى‏شود :**

**1- هدف قرار دادن دنيا و دلبستگى به آن مردود است.**

**2- براى دستيابى به اهداف عاليه توسعه بايد دنيا را مقدمه كسب اين اهداف قرار داد.**

**3- ساده‏زيستى و داشتن روحيه كوخ‏نشينى، نه كاخ‏نشينى، براى خدمت‏به خلق و سازندگى ضرورى است.**

**4- ترك دنيا و بى‏اعتنايى به آن به بهانه اينكه بايد به معنويات كار داشت، مردود است. (52)**

**اين بينش، سبب مى‏شود كه جامعه اسلامى نتواند به بهانه داشتن آخرت، دنياى خود را ترك كند و بداند براى رسيدن به آخرت بايد دنيا را مقدمه قرار دهد. به طور طبيعى، روشن است كه دعوت به ترك رهبانيت و مطلوب داشتن حكومت‏دارى و دنيادارى براى اهداف عاليه اسلام، نقش مثبتى در توسعه دارد. لذا مى‏توان گفت از ديدگاه حضرت امام اين بينش كه بگوييم پيامبران به معنويات كار دارند و حكومت و سررشته‏دارى دنيا مطرود است و انبيا و اوليا و بزرگان از آن احتراز كرده‏اند و ما نيز بايد چنين كنيم، از موانع توسعه و سازندگى اسلامى است. منتها چون حضرت امام برخلاف بقيه انديشمندان غيرمسلمان معتقدند مسايل مربوط به دنيا نبايد خود هدف باشد، نتيجه‏اش اين است كه همان اندازه كه انسان امروز در غرب براى دنيا تلاش مى‏كند، يك مسلمان بايد تلاش كند، بلكه چون مى‏داند كه فعاليت دنيايى در آخرت حساب و كتاب دارد، بايد حداكثر استفاده مطلوب را از آن ببرد و هرچه مى‏تواند بيشتر به نفع توسعه گام بردارد. تنها تفاوتى كه ممكن است ميان نگرش امروزين انسانهاى مادى غربى با يك انسان مسلمان وجود داشته باشد، اين است كه آنها همه چيز را در همين دنيا مى‏بينند، ولى فرد مسمان براى دنيا هدفى برتر قايل است. اين ديدگاه به زندگى، معنى و جهت مى‏بخشد. اهداف توسعه در غرب در همين جهان خلاصه مى‏شود، ولى در يك جامعه دينى در عين حال كه بايد به همه آن بهره‏منديهاى مادى دسترسى يافت، بايد آنها را وسيله‏اى براى رسيدن به غايتى برتر از اين دنيا قرار داد و اين بينشى است كه اسلام، به يك انسان مسلمان مى‏دهد. چنانچه ديديم، حضرت امام نيز در فرمايشاتشان بر اين نكته تاكيد داشته‏اند.**

**8-4- نقش فرهنگ مصرف در توسعه**

**يكى از عوامل فرهنگى مؤثر بر توسعه، فرهنگ مصرفى است. در اين باره دو ديدگاه وجود دارد: يك ديدگاه معتقد است كه رواج فرهنگ مصرف‏گرايى به توسعه كمك مى‏كند و به طور صريح مصرف‏گرايى را به عنوان يكى از عواملى كه نقش مثبت در توسعه دارد عنوان مى‏كند. استدلال آنها اين است كه اين عامل بر توسعه دنياى غرب اثر مثبت داشته است. وقتى تقاضا براى مصرف افزايش يافت در نتيجه تقاضا براى كالاها و خدمات توليدى نيز زياد شد و توليد سودآورتر شد و از اين طريق به رشد توليد كمك كرد. به علاوه اينكه افزايش مصرف از طريق مكانيسم ضريب تكاثر بر توليد ملى اثر مثبت دارد چنانچه در اقتصاد گفته مى‏شود افزايش يك واحد مصرف باعث مى‏شود كه بيش از يك واحد بر مقدار توليد ناخالص ملى افزوده شود.**

**ديدگاه ديگر اين است كه فرهنگ مصرف‏گرايى اثر منفى بر توسعه دارد. استدلال اين عده چنين است كه رواج فرهنگ مصرف‏گرايى، مصرف جامعه را به سوى كالاهاى لوكس و تجملى كه اغلب وارداتى است، سوق مى‏دهد و باعث‏خروج سرمايه‏هاى ملى و نيز تضعيف روحيه تلاش مى‏شود. اين آثار به زيان كشورهاى در حال توسعه است و مانع توسعه سريع آنها مى‏شود. اين ديدگاه در مقابل اين تفكر است كه تصور شده است چون توسعه اقتصادى در دنياى غرب تحقق يافته است هر عنصر فرهنگى كه در غرب وجود دارد از عوامل مفيد براى توسعه است. در پاسخ به آن مى‏گويد: بسيارى از عناصر فرهنگى كه از غرب گرفته شده است، خاصيت ضد توسعه‏اى دارد و يا در اقتباس غلط، چنين خاصيتى پيدا مى‏كند. پس در مرحله اول بايد به فرهنگ خودى تكيه كرد. فرهنگ مصرف‏گرايى كه در تماس كشورهاى جهان سوم با فرهنگ غرب گرفته شده است، اكنون به عنوان يكى از موانع جدى توسعه اقتصادى در اين كشورها محسوب مى‏شود. اين فرهنگ باعث‏شده است، مردم اغلب كالاهايى مصرف كنند كه خود توليد نمى‏كنند (كالاهاى وارداتى) و از اين طريق به جاى كمك به توليد و پايه‏هاى اقتصاد داخلى، با گسترش فرهنگ مصرفى و مصرف كالاهاى تجملى كه توليد كشورهاى توسعه‏يافته است‏به بنيان اقتصاد جامعه خود لطمه مى‏زنند. البته گسترش فرهنگ مصرف‏گرايى (افزايش مصرف) در جوامع غربى، به رشد توليد آنها كمك كرده است. زيرا با افزايش تقاضا براى مصرف كالاها و خدمات، توليدكنندگان، تشويق به عرضه انبوه اين كالاها شدند و توليدكنندگان در تداوم توليد به بازارهاى داخلى خود بسنده نكردند و به بازارهاى خارجى نيز روى آوردند. اين افزايش تقاضا در مجموع كمك بزرگى به توسعه آنها كرده است، اما اكنون افزايش مصرف و روحيه مصرف‏گرايى و مصرف‏زدگى و مصرف كالاهاى ديگران در كشورهاى جهان سوم به يك معضل غيرقابل حل تبديل شده است. اگر بپذيريم كه اين عنصر فرهنگى (افزايش مصرف) در تماس با غرب به اين كشورها انتقال يافته است و اگر فرض كنيم فرهنگ مصرفى در آن كشورها به لحاظ نداشتن رقيب در ابتداى توسعه به رشد و توسعه آنها كمك كرده است، در اين مساله شكى نيست كه در حال حاضر در كشورهاى جهان سوم به عنوان يك مانع در برابر توسعه عمل مى‏كند. زيرا كشورهاى جهان سوم بيش از هر چيز به افزايش سرمايه‏گذارى و افزايش توليدات احتياج دارند كه شاخص اصلى توسعه اقتصادى است، ولى افزايش مصرف كالاهاى خارجى باعث مى‏شود كه توليدات داخلى دچار مشكل شود و به علاوه بخش قابل توجهى از درآمد ملى به جاى سرمايه‏گذارى، به مصرف كالاهاى ساخته شده ديگران برسد و اين روند، ضدتوسعه است. جداى از اين كه اين مصرف‏زدگى باعث ايجاد يك الگوى نامناسب مصرفى در اين كشورها مى‏شود و خاصيت ضدتوسعه‏اى آن، ارزشها و فرهنگ اسلامى را سخت مورد تهاجم قرار مى‏دهد، فرهنگ مصرف‏گرايى به طور مشخص متوجه مصرف كالاهاى لوكس و تجملى و رواج زندگى اشرافى و روحيه اشرافى و روح كاخ‏نشينى است.**

**به دليل اينكه هر مصرفى، فرهنگ خاص خود را دارد اغلب، كسانى كه دچار مصرف‏زدگى هستند آن هم مصرف كالاهاى لوكس و تجملى، فرهنگ اين كالاها را كه وارداتى است كسب خواهند كرد. در واقع فرهنگ مربوط به اين گونه مصارف، آثار انحطاط‏آميز دارد. كاخ‏نشينى به عنوان يكى از مظاهر ترويج فرهنگ مصرفى اين گونه است. لذا حضرت امام به طور صريح مى‏فرمايند «خوى كاخ‏نشينى مضر است‏» يا «خود كاخ‏نشينى اين خوى را مى‏آورد» و در نهايت در اين نكته تاكيد مى‏فرمايند كه**

**«اگر بخواهيد ملت‏شما جاويد بماند و اسلام را به آن طورى كه خداى تبارك و تعالى مى‏خواهد، در جامعه ما تحقق پيدا كند مردم را از آن خوى كاخ‏نشينى به پايين بكشيد.» (53)**

**چنانچه ملاحظه مى‏شود حضرت امام (ره) در سخنان خود ضمن برحذر داشتن جامعه از خوى كاخ‏نشينى كه باعث رواج فرهنگ مصرفى به معنايى است كه بيان شد، همچنين به آثار اين صفت اشاره كرده‏اند و در نهايت در يك جمله جان كلام را بيان كرده‏اند و آن اينكه روحيه كاخ‏نشينى موجب انحطاط اخلاقى جامعه است.**

**يكى ديگر از مظاهر رواج فرهنگ مصرف‏گرايى، اسراف و تبذير است كه گريبان‏گير چنين جامعه‏اى مى‏شود. اسراف و تبذير با توسعه ناسازگار است. اسراف به معناى تجاوز از حد اعتدال و متوسط مصرف جامعه است. تحريم اسراف، باعث مى‏شود كه مصرف يك جامعه اسلامى در حد اعتدال باقى بماند، مردم در حد ضرورت مصرف كنند، اضافه بر آن را پس‏انداز كنند و به سرمايه‏گذارى و يا انجام مصارف مستحب (صدقات و انفاقهاى مستحب ...) كه به توزيع بهتر درآمد كمك مى‏كند، اختصاص دهند. (54)**

**9-4- اثر خودباورى بر توسعه**

**يكى از خصلتهاى شخصيتى افراد كه ريشه فرهنگى روانى دارد، خودباورى است. خودباورى به معنى قبول داشتن خود به عنوان شخصيتى مستقل كه ريشه‏هاى آن به استقلال فرهنگى نيز باز مى‏گردد، عنصرى است كه اثر قابل توجهى بر چگونگى رفتار انسانها در راه دستيابى به توسعه دارد. آثار خودباورى را مى‏توان از جوانب مختلف بررسى كرد. آنچه در اينجا، با توجه به موضوع بحث، اهميت‏بيشترى دارد، اثر خودباورى بر توسعه است. جوانب منفى خودباورى يا به عبارت بهتر، نبودن خودباورى در افراد جامعه نيز مى‏تواند جايگاه خاصى در اين بحث داشته باشد.**

**در كلام حضرت امام خمينى (ره) در زمينه اهميت‏خودباورى و اثر آن بر توسعه، مى‏توان موضوعهاى خوداتكايى و اعتماد به نفس و تحمل مشقات را يافت. اينها مى‏توانند با خودباورى افراد حاصل شوند. در جنبه‏هاى منفى اين موضوع نيز مى‏توان بيگانه‏زدگى(غربزدگى)،ياس و نااميدى و بى اعتقادى را عوامل از دست رفتن خودباورى و در نتيجه از خودبيگانگى دانست.**

**اساس و پايه توسعه، انسان است. رفتار انسان كه عامل اصلى ايجادكننده توسعه است، فعاليتهاى مختلف او را تحت تاثير قرار مى‏دهد. فعاليتهاى انسان مى‏توانند سازنده يا ويران‏كننده جامعه باشند. لذا مى‏توان گفت اساس هر حركتى در جامعه، انسان است. رفتار اين انسان بر پايه اعتقادات و باورهاى او شكل مى‏گيرد و اين اعتقادات و باورها به رفتار او جهت مساعد يا نامساعد مى‏بخشد. (55) لذا باورهاى انسان از اهميت و جايگاه بسيار بالايى در عملكرد او و جامعه برخوردار است. در اين ميان، خودباورى به ويژه در زمينه توسعه و استقلال جوامع از اهميت اصلى برخوردار است. زيرا اين عامل مى‏تواند از جوانب مختلف بر روند توسعه و تحولات آن اثر بگذارد. حضرت امام در زمينه ضرورت خوديابى و خودباورى مى‏فرمايند :**

**«هيچ ملتى نمى‏تواند استقلال پيدا بكند الا اينكه خودش، خودش را بفهمد و تا زمانى كه ملتها خودشان را گم كرده‏اند و ديگران را به جاى خودشان نشانده‏اند، نمى‏توانند استقلال پيدا كنند. ... شرق، فرهنگ اصيل خود را گم كرده است و شما كه مى‏خواهيد مستقل و آزاد باشيد بايد مقاومت كنيد و بايد همه قشرها بناى اين را بگذارند كه خودشان باشند.» (56)**

**بر اين اساس خودباورى و خوديابى زمينه اوليه و لازم براى كسب استقلال و هر حركتى به سمت پيشرفت محسوب مى‏شود. هنگامى كه افراد جامعه‏اى خود را باور كردند، آنگاه مى‏توانند كار، انجام دهند و اگر بخواهند كار انجام دهند، بايد قبل از آن خود را بيابند و باور كنند. البته خودباورى زمينه‏اى براى اعتماد به نفس، خوداتكايى و تحمل مشقات است. حضرت امام در اين زمينه نيز مطالب مبسوطى بيان فرموده‏اند كه در ادامه به آنها نيز مى‏پردازيم.**

**اعتماد به نفس**

**انسانى كه خود را يافت و باور كرد، مى‏تواند به خود اعتماد كند. خوديابى و خودباورى، زمينه لازم براى اعتماد به نفس است. به دنبال خودباورى، اعتماد به نفس مى‏آيد، به اين معنى كه انسان هنگامى مى‏تواند به خود اعتماد كند كه خود را باور داشته باشد. تا انسان خود را باور نداشته باشد، نمى‏تواند به خود اعتماد كند. به خود اعتماد كردن به معنى اعتماد به توانايى خود داشتن، مى‏تواند به صورت مؤثرى زمينه هر فعاليت مستقلى را فراهم كند. انسان هنگامى دست‏به اقدامى خواهد زد كه به توانايى خود اعتماد داشته باشد و به طور كلى بتواند به نفس خود اتكا كند. حضرت امام در اين زمينه مى‏فرمايند:**

**«لازم است كه با اين دو خصيصه : اتكال به خداى تبارك و تعالى، اطمينان به نفس، با اين دو خصيصه به پيش برويد و بعد از مدت كوتاهى خواهيد ديد كه راههاى سعادت بر شما باز مى‏شود و قدرتهاى بزرگ طمعشان قطع مى‏شود و ان‏شاءالله اين كشور، يك كشور نمونه مى‏شود براى كشورهاى ديگرى كه آنها هم گرفتار آن تبليغات ابرقدرتها هستند كه نمى‏گذارند آنها هم رشد بكنند.» (57)**

**خود اتكايى**

**يكى از ويژگيهاى افراد جامعه كه مى‏تواند به توسعه پايدار كمك كند، خوداتكايى است. خوداتكايى خصوصيتى است كه با وجود آن افراد جامعه خود را ملزم خواهند ديد تا براى رفع نيازهاى مختلف خود به نيرو و توان خوداتكا كنند و تواناييهاى خود را در راه پيشرفت جامعه به كار ببندند. خوداتكايى به معنى به خود اتكا كردن در انجام امور خود، مى‏تواند به انسانها در تلاش و كوشش فردى و جمعى نشاط ببخشد و به طور ويژه با دادن تجارب مفيد و ارزنده، تواناييهاى فنى و تخصصى افراد جامعه را در زمينه‏هاى مختلف، افزايش دهد. براى بهره‏مندى از مزاياى اعتماد به نفس، انسانها بايد به دنبال احساس توانايى خود، بخواهند تا از اين توانايى در جهت انجام امور خود بهره بگيرند. هنگامى كه چنين خواستى پديد آمد، افراد به كار خواهند ايستاد و از تواناييهاى خود در جهت توسعه و پيشرفت، استفاده خواهند كرد:**

**«عمده اين است كه ما باور كنيم كه خودمان مى‏توانيم. اول هر چيزى اين باور است كه ما مى‏توانيم اين كار را انجام بدهيم. وقتى اين باور آمد، اراده مى‏كنيم. وقتى اين اراده در يك ملتى پيدا شد، همه به كار وا مى‏ايستند، دنبال كار مى‏روند. ... يك ملت وقتى يك چيزى را بخواهد، اين خواهد شد. ... آن ممالكى كه توانستند مثل ژاپن، ژاپن خوب اول چيزى نبود، كوشش كردند تا اينكه حالا با آمريكا مقابله مى‏كند بسيار از چيزهاى او در آمريكا به فروش مى‏رسد. خوب يك امر نشدنى را شدنى كردند. يا هندوستان كه الان پيش رفته است، براى اين است كه اين فكر را در خودش پيش آورده است كه ما نبايد وابسته باشيم.» (58)**

**بر اين اساس براى اينكه در ملتى روحيه خوداتكايى ايجاد شود، ابتدا بايد بيدارى و سپس خوديابى و خودباورى به وجود بيايد. هنگامى كه ملتى بيدار شد و خود را باور كرد به دنبال آن مى‏تواند به خود اتكا كند. در غير اين صورت روح خوداتكايى در جامعه رسوخ نخواهد كرد. اگر فرهنگ جامعه براى اين خوداتكايى تناسب داشت، آنگاه افراد جامعه به خود مى‏آيند و با اتكا به خود در پى رفع نيازهاى جامعه خود برخواهند آمد، چرخ اقتصاد و فعاليتهاى اقتصادى جامعه را به دست‏خود خواهند چرخاند و هر روز براى بهبود وضعيت آن تلاش بيشترى خواهند كرد.**

**فهرست منابع و مآخذ**

**1 - حضرت امام خمينى (ره); «صحيفه نور - 21 جلد»;تهران:سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، سالهاى 1361 الى 1368.**

**2 - «ولايت فقيه‏»;مؤسسه تنظيم و نشر آثار حضرت امام خمينى (ره)، چاپ اول، بهار 1373.**

**3 - «شئون و اختيارات ولايت فقيه‏»;تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1365.**

**4 - «محرم راز»; مؤسسه تنظيم و نشر آثار حضرت امام خمينى (ره)، چاپ اول، 1369.**

**5 - «وصيت‏نامه سياسى - الهى حضرت امام خمينى(ره)»; انتشارات بانك تجارت، فروردين 1369.**

**6 - «كشف‏الاسرار»; بى‏جا،بى‏تا.**

**7 - «آئين انقلاب اسلامى: گزيده‏اى از انديشه‏هاى حضرت امام خمينى (ره)»; مؤسسه تنظيم و نشر آثار حضرت امام خمينى (ره)، 1374.**

**8 - مجموعه نويسندگان; «مجموعه مقالات اولين كنگره بررسى انديشه‏هاى اقتصادى حضرت امام خمينى(ره)»; مؤسسه تنظيم و نشر آثار حضرت امام خمينى (ره)، خرداد 1374.**

**9 - مقالات مختلف سمينار «فرهنگ و توسعه‏»; وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1373.**

**10 - موسايى - ميثم; «دين و فرهنگ توسعه‏»، سازمان تبليغات اسلامى، 1374.**

**11 - منصورى - جواد; «فرهنگ،استقلال و توسعه‏»; سازمان چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، 1374.**

**12 - «توسعه اقتصادى در جهان سوم‏»; جلد اول، ترجمه غلامعلى سجادى; سازمان برنامه و بودجه، چاپ چهارم، 1368.**

**13 - تودارو - مايكل; «توسعه اقتصادى در جهان سوم‏»; جلد دوم، ترجمه غلامعلى سجادى و حميد سهرابى; سازمان برنامه و بودجه، چاپ دوم، 1369.**

**14 - الياسى - حميد; «وابستگى جهان سوم‏»;تهران: انتشارات اطلاعات، 1364.**

**15 - ماهنامه «زمينه‏»; شماره‏هاى مختلف، سازمان اقتصادى كوثر.**

**16 - ماهنامه «تازه‏هاى مديريت‏»; شماره‏هاى مختلف، سازمان امور ادارى و استخدامى.**

**17 - ماهنامه «فرهنگ و توسعه‏»; شماره‏هاى مختلف.**

**18 - فصلنامه «تحول ادارى‏»; شماره‏هاى مختلف; سازمان امور ادارى و استخدامى.**

**پى‏نوشتها:**

**1- عضو هيات علمى دانشگاه تربيت مدرس.**

**2- صحيفه نور، ج 15، ص 160.**

**3- ر.ك: همان، ج 6، ص 40.**

**4- همان، ج 1، ص 273.**

**5- همان، ج 15، ص 192**

**6- همان، ج 10، ص 55.**

**7- همان، ج 1، ص 273 و ر.ك: ج 1، ص 161.**

**8- ر.ك: همان، ج 15، ص 160.**

**9- ر.ك: همان، ج 1، ص 273.**

**10- همان، ج 1، ص 97**

**11- ر.ك: همان، ج 6، ص 252**

**12- ر.ك: همان، ج 10، ص 55**

**13- همان، ج 9، ص 187.**

**14- همان، ج 4 ص 190**

**15- همان، ج 6 ص 251**

**16- همان، ج 6، ص 251**

**17- همان، ج 17 ص 100**

**18- وصيت‏نامه سياسى - الهى حضرت امام خمينى (ره)، ص 35، بند «ز»**

**19- ر.ك: صحيفه نور، ج 6 ص 251 و 260; ج 19 ص 4 و 253 و ...**

**20- همان، ج 6 ص 260**

**21- ر.ك: همان، ج 11 ص 179**

**22- همان، ج 19 ص 254**

**23- ر.ك: همان، ج 6 ص 113**

**24- ر.ك: همان، ج 6 ص 113 و ...**

**25- ر.ك: همان، ج 6 ص 113; ج 19 ص 253 و 254 و ...**

**26- همان، ج 15، ص 192**

**27- ر.ك: همان، ج 7، ص 81**

**28- همان، همچنين ر.ك: ج 14، ص 1 و 280; ج. 18، ص 233; ج. 19، ص 104; ج. 21، ص 185**

**29- همان، ج 15، ص 192**

**30- همان، ج 7، ص 23**

**31- ر.ك: همان، ج 7، ص 73; ج 8، ص 9 و 8 و 177، و 277; ج 1، ص 162; ج 2، ص 185; ج 15، ص 226**

**32- ر.ك: همان، ج 8، ص 277**

**33- ر.ك: همان، ج 7، ص 73; ج 18، ص 84**

**34- ر.ك: همان، ج 16، ص 264; ج 20، ص 129-128; ج 11 ص 27; «ولايت فقيه‏» ص 119**

**35- ر.ك: همان، ج 8، ص 18 و 189 و 190; ج 3، ص 90 و 68 و 84; ج 2، ص 233 و 240; ج 9، ص 220 و 114 و ...**

**36- همان، ج 11، ص 37; ج 3، ص 9 و 68**

**37- ر.ك: همان، ج 3، ص 69; ج 19، ص 60 و ص 287; ج. 20، ص 6 و 185 / ج. 2، ص 280**

**38- ر.ك: همان، ج 19، ص 60 و 157 و 287; ج 21، ص 90; ج 20، ص 4 و 143 و 130; ج 18، ص 52; ج 17، ص 262; ج 5، ص 150 و ...**

**39- ر.ك: همان، ج 3، ص 69; ج 7، ص 170; ج 3، ص 84; ج 2، ص 280**

**40- ر.ك: همان، ج 3، ص 69; ج 5، ص 87; ج 8، ص 19 و 145; ج 16، ص 263**

**41- ر.ك: همان، ج 2، ص 233 و 235; ج 19، ص 287**

**42- ر.ك: همان، ج 1، ص 166; ج 2، ص 185; ج 5، ص 224**

**43- ر.ك: همان، ج 8، ص 145; ج 16، ص 4 و 263 و 268; ج 20، ص 185**

**44- ر.ك: همان، ج 5، ص 166; همان، ج 14 ص 6-255; ج 16 ص 1**

**45- همان، ج 5، ص 150**

**46- همان، ج 16، ص 140.**

**47- همان، ج 18، ص 283.**

**48- ر.ك: همان، ج 5، ص 119**

**49- ر.ك: همان، ج 5، ص 119**

**50- همان، ج 7، ص 148; ج 13، ص 22**

**51- وصيت‏نامه الهى سياسى حضرت امام خمينى (ره)، انتشارات بانك تجارت، ص 16 و 17، بند «ب‏»**

**52- ر.ك: صحيفه نور، ج 17، ص 217; ج 19، ص 11; ج 15، ص 2 و 231**

**53- همان، ج 17، ص 217.**

**54- ر.ك: همان، ج 15، ص 232.**

**55- ر.ك: همان، ج 14، ص 193**

**56- همان،ج 11، ص 186**

**57- همان،ج 18، ص 146 و 147**

**58- همان، ج 14، ص 78 و 79**